



Analyzing the Theories on the Nature, and Function of Jarr in the Holy Qur'an

Sadegh Abbassi¹, Saeed Najafi Assad Allahi², Ali Hajikhani^{3*},
Kavous Rouhi Borandagh⁴

1. Ph.D. Candidate in Quranic Science and Hadith, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
2. Professor of Arabic Language and Literature, Allame Tabatabaei University, Tehran, Iran.
3. Associate Professor of Quranic Science and Hadith, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
4. Associate Professor of Quranic Science and Hadith, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

Abstract

Jarr, as a preposition, is significant among the other particles since it functions as a connector between the verb and noun in a given sentence; thus, the mere connection between the verb and the noun as well as its type depend on the precise definition of *Jarr*. Early grammarians took *Jarr* as a connector between the verb and the noun, but the recent ones, routinely, define it as words that modify the noun following it. This difference in definition has brought many debates regarding the number of *Jarrs* and their semantic analysis. This study aims to investigate different definitions of *Jarr* suggested by grammarians through a descriptive-analytic method to answer the following questions:

1. What are the labels and etymology of each *Jarr*?
2. Which definition matches more with the function of *Jarr* in Arabic?
3. What is the categorization of *Jarr* based on the agreed-upon definition?
4. How many *Jarrs* are there in Arabic and how many of those are used in the Quran?

The study aims to find a precise definition of *Jarr* to be matched with its functions in Arabic, particularly Quran, so that it could be taken as a scientific criterion to evaluate grammarians' ideas on definition, number, categorization, and function of *Jarr*.

The findings of the study suggest that:

1. The comprehensive definition of *Jarr* which is structurally and semantically matched with the general Arabic texts, particularly Quran and the Imams' narratives, is the one suggested by the early grammarians.

Received:09/01/2020

Accepted: 20/02/2020

* Corresponding Author's E-mail:
ali.hajikhani@modares.ac.ir



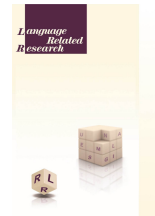
T. M. U.

Language Related Research

E-ISSN: 2383-0816

Vol.11, No.3 (Tome 57),

July, August & September 2020



Therefore, *Jarr* means to connect, convey, or make transition in the meaning of the verb and some words (e.g. derivatives, nouns derived from verbs, and noun clauses) to nouns, and nouns to verbs. Based on this definition, *Jarr*, addition, and connection (Ibn Ghayim's expressions) have overlap, and *Khafdh* functions as the *e'raab* for these prepositions.

2. Based on the definition, *Jarr* should have at least two features. Firstly, it should connect the verb prior and the noun after it. Secondly, following the noun after it, it modifies the verb coming before. In other words, it belongs to the verb coming before. So, each preposition which does not have these two features cannot be taken as *Jarr*. Moreover, as the prepositions are not independent, and *Jarr* and *Majroor* belong to the verb coming prior, it is imperative to analyze the modifier and modified altogether to understand the meaning of *Jarr* and *Majroor*, meaning that the mere analysis of the preposition is not enough.

3. *Khafdh* is a noun to "Matta, Ki, La'al, Shaz". The use of *Lola* for the target pronoun and the connected *Majroor* makes the clause influent and reduced. So, even if it is a preposition, it cannot be included in the *Jarr* prepositions. "Hasha, Ada, Khala, Rab, Manz, and Maz" are nouns, too.

4. The *Jarr* prepositions, therefore, are "b, t, l, w, an, fi, men, ela, hatta, ala'a" all found in the Quran.

5. As *Jarr* prepositions need to be belonged and they function as means of transition for verbs, assuming them to be redundant is paradoxical and meaningless

Keywords: Preposition; language of Quran, *Jarr* and *Majroor*; *Jarr* preposition; *Khafdh*.



دوماهنامه علمی - پژوهشی
د ۱۱، ش ۳ (پیاپی ۵۷)، مرداد و شهریور ۱۳۹۹، صص ۱۲۱-۱۴۸

واکاوی نظریه‌ها در ماهیت و کارکرد

حروف جر در زبان قرآن

صادق عباسی^۱، سعید نجفی اسداللهی^۲، علی حاجی‌خانی^۳، کاووس روحی برندق^۴

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.
۲. استاد زبان و ادب عربی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
۳. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.
۴. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

پذیرش: ۹۸/۱۲/۰۱

دریافت: ۹۸/۱۰/۱۹

چکیده

در میان حروف، حروف جر جایگاه ویژه‌ای دارند؛ زیرا در جمله، به‌منزلهٔ رابط میان فعل‌ها و اسم‌ها عمل می‌کنند؛ در نتیجه فهم رابطهٔ میان فعل و اسم، منوط بر تعریف دقیق حروف جر و شناخت ماهیت آن‌ها و نوع رابطه‌ای است که میان فعل و اسم ایجاد می‌کنند. نحویان متقدم حروف جر را رابط میان فعل و اسم می‌دانند؛ اما نحویان متأخر از روی عادت، حروف جر را حروفی معرفی می‌کنند که اسم پس از خود را مجرور می‌سازند. این اختلاف در تعریف، سبب بروز اختلاف فراوانی در تعیین تعداد حروف جر و تحلیل معانی آن‌ها شده است. این جستار با بررسی تعاریف گوناگون حروف جر به روش تحلیلی - توصیفی، درصدد یافتن تعریفی دقیق برای حروف جر است که با وضع طبیعی این حروف در کاربرد عرب، به‌ویژه کارکرد آن‌ها در قرآن، منطبق باشد تا با بهره‌گیری از این تعریف به‌منزلهٔ شاخصی علمی بتوان آرای نحویان را در ماهیت، تعداد، دسته‌بندی و معانی حروف جر، ارزیابی کرد. بر اساس نتایج این پژوهش، تعریف متقدمان از حروف جر به صواب نزدیک‌تر و مناسب‌تر است و به معنای رساندن یا تعدیهٔ معنای فعل‌ها و مانند آن‌ها به اسم‌هاست و اسم‌ها را به فعل‌ها اضافه می‌کند. پس اصطلاح‌های «جر» و «اضافه» بر هم منطبق‌اند و اصطلاح «خفض»، جنبهٔ عمل اعرابی این حروف را می‌نمایاند. همچنین، هر کلمه‌ای که رابط میان فعل‌ها و اسم‌ها نباشد و به فعل یا مانند آن تعلق نپذیرد، حرف جر نیست و بر این اساس، حروف جاره در زبان عربی و قرآن را می‌توان در ده حرف «ب، ت، ل، و، عن، فی، من، إلی، حتی و علی» منحصر دانست.

واژه‌های کلیدی: حروف جر، زبان قرآن، جار و مجرور، خفض، حروف اضافه.

۱. مقدمه

۱-۱. طرح مسئله

در زبان عربی، کلمه به سه نوع «فعل»، «اسم» و «حرف» تقسیم می‌شود. در میان این سه دسته، تحلیل حروف با دشواری‌های بیشتری همراه است؛ زیرا حروف از جهت دلالت بر معنا مستقل نیستند؛ در نتیجه، هم از جهت ساختاری و اشتقاقی و هم از جهت کارکردی و نقشی که در جمله به عهده می‌گیرند، به آسانی نمی‌توان آن‌ها را دسته‌بندی کرد.

در این میان، حروف جر جایگاه ویژه‌ای دارند؛ زیرا در جمله، به‌منزلهٔ رابط میان فعل و اسم عمل می‌کنند؛ در نتیجه فهم رابطه میان فعل و اسم، منوط بر شناخت ماهیت حرف جر و نوع رابطه‌ای است که میان فعل و اسم ایجاد می‌کند. لذا، ادبا از همان آغاز تدوین علوم ادبی مانند صرف و نحو و لغت و معانی و... به این حروف اهتمام ویژه‌ای داشته‌اند. دانشمندان رشته‌های گوناگون علوم ادبی و تفسیری نیز هر کدام از منظری متفاوت و با مبنای گوناگون به این حروف پرداخته‌اند و این تنوع منظر و مبنا به ظهور نظریه‌های متنوعی در خصوص ماهیت و معنای حروف جر انجامیده است.

یکی از مهم‌ترین مسائلی که بیشترین اختلاف را در تحلیل حروف جر سبب شده است، تعریف دقیق این حروف و تحدید جامع و مانع ماهیت آن‌هاست. نحویان متقدم حروف جر را رابط میان فعل و اسم می‌دانند؛ اما نحویان متأخر از روی عادت حروف جر را حرفی معرفی می‌کنند که اسم پس از خود را مجرور می‌سازند. این اختلاف در تعریف، سبب بروز اختلاف فراوانی در تعیین تعداد حروف جر و تحلیل معانی آن‌ها شده است. لذا، این جستار در نظر دارد ضمن واکاوی ماهیت حروف جر به روش تحلیلی-توصیفی، به پرسش‌هایی که آورده می‌شود، پاسخ دهد:

۱. نام‌های گوناگون حروف جر چیست و وجه تسمیهٔ هر یک از این نام‌ها کدام است؟

۲. کدام تعریف با کارکرد حروف جر در زبان عربی سازگارتر است؟

۳. دسته‌بندی حروف جر بر مبنای تعریف پذیرفته شده چگونه است؟

۴. نهایتاً بر مبنای تعریف پذیرفته شده، تعداد حروف جر در زبان عربی چندتاست و چند

حرف از این حروف در قرآن به کار رفته است؟

۱-۲. ضرورت و فایده انجام پژوهش

مهم‌ترین ضرورت انجام این پژوهش، اختلاف فراوان در تعریف حروف جر و نتایج حاصل از آن در تقسیم این حروف و تحدید آنهاست. این اختلاف به اختلاف در تشخیص کارکرد این حروف و تعیین معنای آنها هم تسری یافته است. مهم‌ترین اشکال این امر، اختلاف شدید علمای تفسیر در فهم آیات قرآن کریم است. به‌گونه‌ای که نبود شاخص دقیق برای حذف آرای ناصواب سبب شده است بسیار کسان در طول تاریخ عقاید کلامی، فقهی، ادبی و... خود را بر قرآن تحمیل کنند و آیات قرآن را مستمسک اثبات عقاید خویش قرار دهند.

فایده انجام این پژوهش، رفع اختلاف و تحدید دقیق این حروف و تعیین تعداد آنها و تقسیم آنها بر مبنای کارکردهای نحوی و معنایی آنهاست. درضمن، این پژوهش می‌تواند مقدمه‌ای بر نقد نظریه‌های حوزه معانی حروف جر باشد. در صورتی که این پژوهش با بررسی دقیق نظریه‌های حوزه معانی حروف جر (نیابت، تضمین و اصل معنا) کامل شود، می‌تواند شاخص دقیقی برای بررسی و فهم متون ادبی و مهم‌تر از همه فهم دقیق آیات شریف وحی به‌دست دهد. بر این اساس، مسئله ماهیت حروف جر و نحوه عمل نحوی و معنایی آنها هنوز با پرسش‌های فراوانی مواجه است که پاسخ به آنها نیازمند پژوهش‌هایی تازه، البته با مبانی نظری روشن و روشی معین است.

۲. پیشینه پژوهش

نحویان از آغاز پیدایش علم نحو به حروف جر توجه داشته‌اند. همه کسانی که دوره‌های کاملی از نحو را تدوین کرده‌اند، بخشی از کتابشان را به حروف جر اختصاص داده‌اند؛ اما دانشمندان بلاغت و تفسیر، به مسئله معانی این حروف بیشتر توجه داشته‌اند. در کتاب‌هایی که با عناوینی مانند معانی القرآن یا معانی الحروف و... تألیف شده، بخش مهمی از آنها به حروف جر اختصاص یافته است. نکته مهم اینکه، هر چند عموم کتبی که به حروف جر پرداخته‌اند، آن را مطابق دیدگاه خود تعریف کرده‌اند؛ اما در تعریف آنان به نقد دیدگاه‌های دیگر کمتر توجه شده است. حتی عجیب‌تر اینکه گاهی در تقسیم و تحدید حروف جر، نویسندگان به لوازم تعریفی که از حروف جر ارائه کرده، توجه نداشته‌اند؛ مثلاً حروف جر را رابط میان فعل و اسم دانسته‌اند؛ اما برخی ادوات را با وجود عدم نیاز به متعلق، حرف جر دانسته‌اند.

در پژوهش‌های جدید، می‌توان مواردی که آورده می‌شود را به‌منزله پیشینه برشمرد:

۱. معانی الحروف العاملة فی القرآن الکریم، بین النحویین والبلاغیین، اثر هادی عطیة مطر الهلالی. نویسنده این کتاب با تتبع در آثار نحویان و بلاغیان و کتب تفسیر و اعراب قرآن، تلاش کرد آرای نحویان و بلاغیان درباره حروف عامله در قرآن را جمع‌آوری و دسته‌بندی کند. او بخش بزرگی از این کتاب را به حروف جر اختصاص داده و در سه فصل، آرای نحویان و بلاغیان را به تفکیک، ذکر کرده است.
 ۲. تناوب حروف الجر فی القرآن الکریم، تألیف محمد حسن عواد. مؤلف این کتاب پس از مناقشه دو نظر تناوب و تضمین، نهایتاً هر دو را رد می‌کند و نظر سومی را عرضه می‌دارد. وی معتقد است، معانی جدیدی که قائلان به تناوب و تضمین درصدا اثبات آن‌اند، حاصل حرفی است که فعل به آن متعدی شده است؛ زیرا الفاظ اصیل و معانی فرعی هستند.
 ۳. من أسرار حروف الجر فی الذکر الحکیم، تألیف محمد امین الخضری. وی در این کتاب با بررسی سیاق آیات، تلاش می‌کند معنای حروف را مبتنی بر معنای حقیقی آن‌ها تبیین کند و در این مسیر بیشتر آرای مبتنی بر تناوب و تضمین را نادرست می‌داند.
 ۴. حروف الجر فی العربیة، تألیف عمر صابر عبدالجلیل. وی در این کتاب معانی برخی از حروف جر را بر مبنای اصول زبان‌شناسی تطبیقی از طریق مقایسه زبان عربی و زبان‌های سامی دیگر، تبیین می‌کند.
 ۵. رساله دکتری با عنوان حروف جر در قرآن کریم، با رویکرد نحوی بلاغی، اثر بهنوش اصغری در گروه ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس. نویسنده نظریه تضمین نحوی و استعاره تبعیه بلاغی را برای توجیه معانی حروف جر در قرآن کافی نمی‌بیند و ضمن پذیرش مجاز و تناوب، با استقرای تام در قرآن تلاش کرده است کاربرد حروف جر را همراه متعلق‌های گوناگون، با رسم نمودارها و جدول‌های دقیق و ارائه آمار مشخص کند و نقش‌هایی را که حروف جر در قرآن ایجاد کرده است، تبیین کند تا دلیل اصلی جایگزینی حروف جر با یکدیگر معلوم شود.
- عواد از چارچوب نظری مشخصی پیروی کرده و به همین دلیل توانسته است مسئله را از جهت نظری بکاود؛ اما با توجه به اینکه متعرض معانی اصلی حروف جر نشده، نمی‌تواند نظریه خود را به‌گونه‌ای بیرواند که جانشین تضمین و تناوب شود؛ زیرا معلوم نیست که چگونه باید دلالت حاصل از تعدیه فعل‌ها با حروف را - خصوصاً در مواردی که از نظر نحویان فعل با حرف

معینی متعدی نمی‌شود - به‌دست آورد.

هلالی و اصغری، به‌دلیل پذیرش هم‌زمان تناوب و تضمین، با دوگانگی مبنا مواجهند و نتایج آن‌ها از جهت نظری قابل‌خدشه است. هر دو محقق، بحث خویش را با بیان مباحث نظری حروف جر، مانند تعریف و تسمیه و تقسیم آن‌ها آغاز کرده‌اند؛ ولی به‌دلیل عدم تبعیت از مبانی مشخص تنها به ذکر آرای دانشمندان پیش از خود اکتفا کرده و نتوانسته‌اند یکی از آرای مطرح را برگزینند. دو تحقیق دیگر هم عموماً متعرض معانی حروف شده‌اند. در این میان الخضرى عمده تلاش خود را در فهم معانی دقیق حروف مبتنی بر سیاق آیات و رد دو نظریه نیابت و تضمین صرف کرده است؛ اما متعرض مسئله این تحقیق نشده و همین نکته سبب شده است که هیچ‌یک از نویسندگان ذکرشده شاخص دقیقی برای نقد آرا و تعیین دقیق معانی حروف جر نداشته باشند.

۳. مبانی نظری پژوهش

همان‌گونه که گذشت، در میان نحویان، بین متقدمان و متأخران درخصوص نام‌گذاری این حروف و وجه تسمیه آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد. آن‌ها با مبانی متفاوت، این حروف را به ۵ نام نامیده‌اند:

الف) حروف جر

مشهورترین نام این حروف، «حروف جر» است. نحویان متأخر عموماً این نام‌گذاری را - گاه اصالة و گاه توسعاً - به بصریان نسبت می‌دهند (نحاس، ۱۴۲۹ق: ۱، ۱۲۰). به‌نظر نحویان متأخر، وجه این تسمیه این است که این حروف، اسم پس از خود را مجرور می‌کنند، مانند: نام‌گذاری نواصب و جوازم (ابن هشام، بی‌تا: ۳، ۵؛ بابتی، بی‌تا: ۱، ۶۷؛ المهدی، بی‌تا: ۲، ۱۰۶۹). البته، همچنان‌که در ادامه خواهیم دید، نحویان متقدم از جر معنای دیگری را اراده می‌کنند.

ب) حروف خفض

نحویان متأخر این نام‌گذاری را - گاه اصالة و گاه توسعاً - به کوفیان نسبت می‌دهند. آن‌ها خفض را با جر (در معنای موردنظر نحویان متأخر) هم‌معنا می‌دانند (عُکبری، بی‌تا: ۲۳۸؛ بابتی، بی‌تا: ۱، ۶۷ و ۵۰۲). در این تعریف خفض و جر هر دو به‌معنای کسره اعراب یا چیزی است که جانشین آن می‌شود.

ج) حروف اضافه

این نام هم به کوفیان منسوب است و وجه تسمیه آن این است که این حروف، فعل‌ها را به اسم‌ها اضافه می‌کنند؛ یعنی پیوند می‌دهند (مدنی، بی‌تا: ۳۶۰؛ بابتی، بی‌تا: ۱، ۶۷؛ المهدی، بی‌تا: ۲، ۱۰۶۹). البته، این نام به دلیل اشتراک لفظی با اضافه به معنای اضافه مضاف به مضاف‌الیه و نیز اضافه به معنای نسبت مانند «عربی» و «عجمی» تداول چندانی نیافت (عبابنه، بی‌تا: ۱۹۴).

د) حروف صفات

این نام هم به کوفیان منسوب است و سبب آن این است که این حروف در اسم پس از خود، صفتی مانند ظرفیت یا غیر آن ایجاد می‌کنند؛ مثلاً در جمله «جلست فی الدار»، «فی» بر ظرفی برای نشستن دلالت می‌کند. نیز گفته می‌شود، اسم پس از خود را به صفت برای اسم نکره پیش از خود تبدیل می‌کنند (مدنی، بی‌تا: ۳۶۱؛ ابن هشام، بی‌تا: ۳، ۵).

ه) وصلات

ابن قیم این حروف را از زمره «وصلات» (حروف ربط) می‌نامد که به وسیله آن میان غیر آن ارتباط ایجاد می‌کنند. این وصلات پنج گونه‌اند که حروف جر یکی از آن‌هاست و به وسیله آن فعل‌ها را به کلمات مجرور به آن‌ها پیوند می‌دهند و اگر این حروف نباشند فعل‌ها به اسم‌ها متعدی نمی‌شوند و به آن‌ها نمی‌پیوندند (ابن القیم، بی‌تا: ۱، ۱۲۸).

اگر به کتب نحویان متقدم مراجعه کنیم، می‌بینیم که بسیاری از مطالب ذکر شده تأیید نمی‌شود. اصولاً دو اصطلاح «خفض» و «جر» را خلیل بن احمد فراهیدی (بی‌تا: ۶۸؛ نیز ر.ک: بابتی، بی‌تا: ۱، ۵۰۲) وضع کرده است.^۱ پژوهشگران معاصر در معنای آن‌ها نزد خلیل اختلاف دارند که در اینجا مجال طرح آن نیست.^۲ هر چند سیبویه و اخفش تنها از اصطلاح «جر» استفاده می‌کنند و «خفض» را هیچ کجا به کار نگرفته‌اند (عبابنه، بی‌تا: ۱۸۹)؛ اما عموم نحویان متقدم، مانند فراء (معانی القرآن، ۲۲۲/۱۹۸۰) مبرد (بی‌تا، ۱/ ۲۴۸، ۲۶۵، ۳/ ۶۱، ۳۰۹، ۴/ ۲۵۵)، ابن سراج در *الأصول فی النحو* (بی‌تا: ۲/ ۵، ۹، ۱/ ۳۶۱، ۴۹۷)، نحاس در *إعراب القرآن* (۱۴۲۹ق: ۱/ ۱۶، ۱۳۵، ۲۳۵)، فارسی در *الحجة فی علل القراءات* (بی‌تا: ۱/ ۱۰۵)، ابن جنی در *الخصائص* (بی‌تا: ۱/ ۱۸۴) و... هر دو اصطلاح را به کار برده‌اند. در مقابل، زجاجی عموماً «خفض» و اندکی «اضافه» را به کار می‌گیرد (عبابنه، بی‌تا: ۱۸۹). بنابراین، نسبت وضع اصطلاح «خفض» به کوفیان و «جر» به بصریان و نیز نسبت توسع در معنای این اصطلاحات به آن‌ها درست به نظر نمی‌رسد و تنها چیزی که می‌توان

از استعمال این اصطلاحات نزدشان نتیجه گرفت، این است که کوفیان از روی عادت، اصطلاح «خفض» و بصریان عموماً اصطلاح «جر» را به کار می‌گیرند.

نکته مهمی که در حل این معما و فهم تفاوت میان این اصطلاحات راهگشاست، این است که نحویان متقدم حروف جر را این‌گونه تعریف می‌کنند: «حروف الجر: ما وضع للافضاء بفعل أو معناه إلی ما یلیه». (حروف جر، حروفی هستند که برای رساندن فعل یا معنای آن به (اسمی) که پس از این حروف می‌آید، وضع شده‌اند) (ابن حاجب، بی‌تا: ۵۱). در این تعریف «جر» به معنای لغوی‌اش (جذب) به کار رفته و نشان‌دهنده کارکرد معنایی این حروف است، نه کارکرد اعرابی آن‌ها (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۴، ۱۲۵). اگر به اسم‌های انواع اعراب هم دقت کنیم، می‌بینیم که کلمه «جر» چندان تناسبی با «رفع» و «نصب» و «جزم» ندارد؛ زیرا رفع و نصب و جزم، اصطلاحاتی آواشناسانه هستند که با نحوه تلفظ این اعراب‌ها از دهان ارتباط دارند. در حالی که کلمه «جر» چنین ربطی را نمی‌رساند؛ اما کلمه «خفض» در لغت به معنای پایین آوردن است و اعراب خفض به دلیل شکل خاص زبان و دهان در هنگام تلفظ نشانه‌های این اعراب یعنی «کسره»، «ی» و «تثوین جر» به آن گفته شده است (همان: ۷، ۱۴۴؛ زجاجی، ۱۴۰۹ق: ۹۳). این تناسب در نام‌گذاری حرکات «ضمه، فتحه، کسره و سکون» با «رفع، نصب، خفض و جزم» نیز مشاهده می‌شود. با توجه به اینکه اعراب «جر» (خفض) مختص اسم‌هاست (ابن هشام، بی‌تا: ۳، ۵) و نیز برخی نحویان اضافه مضاف و مضاف‌الیه را به‌نوعی حذف حرف جر می‌دانند که نام‌گذاری حروف جر به حروف اضافه هم این تحلیل را تأیید می‌کند. به‌نظر می‌رسد دو اصطلاح «جر» و «خفض» پس از خلیل به‌جای یکدیگر به کار رفته و برخی از زمان‌ها شاهد افزایش کاربرد یکی از این دو بوده است تا آنجا که نزد کسانی مانند ابن سراج این دو هم‌معنا تلقی شده‌اند (ابن سراج، بی‌تا: ۱، ۴۹۷). لذا، نام خفض به‌مرور زمان به جر تغییر یافته و نحویان متأخر نیز به اشتباه دلیل تسمیه حروف جر را عمل جر در ما بعدش دانسته‌اند^۲ (استرابادی، ۱۴۱۷ق: ۴، ۲۶۲؛ ابن هشام، بی‌تا: ۳، ۵).

اصطلاح جر به معنای وصل کردن یا رساندن یا تعدیه معنای فعل‌ها و یا کلمات مانند آن (مثل مشتقات و اسم‌های فعل و اسناد در جمله‌های اسمیه‌ای که خبرشان شبه جمله است) به اسم‌هاست و اسم‌ها را به فعل اضافه می‌کند. بر اساس این معنا، اصطلاحات «جر»، «اضافه» و «وصل» (اصطلاح ابن قیم) کاملاً بر هم منطبق‌اند و اصطلاح «خفض» جنبه عمل اعرابی این حروف را می‌نمایاند. پس در ادامه این پژوهش همین معنا از «جر» مبنای قضاوت در تعیین و تقسیم حروف

جر قرار می‌گیرد و برای نشان دادن عمل اعرابی و نیز کلمه پذیرنده این اعراب از «خفض» و «مخفوض» استفاده می‌شود.

مطابق این تعریف حروف جاره باید حداقل دو ویژگی را دارا باشند: اول اینکه رابط میان فعل پیش و اسم پس از خود هستند. دوم اینکه همراه با اسم پس از خود معنای فعل پیش از خود را مقید می‌کنند و به عبارت دیگر، به فعل پیش از خود تعلق دارند. این ویژگی دوم را نحویان متأخر هم با وجود اختلاف تعریف می‌پذیرند (ابن هشام، بی‌تا: ۲، ۴۳۳). وی حروف جاره و مجرور آن‌ها را از این جهت شبیه ظروف می‌داند. نکته مهم اینجاست که وی پس از بحثی در کیفیت تعلق جار و مجرور به فعل و ضرورت این تعلق، شش چیز را از این امر خارج می‌کند؛ اما عجیب اینکه دلیل اعراب خفض را با وجود عدم تعلق جار و مجرور به فعل یا شبه‌فعل، در حروف زائد یا «ک» تشبیه و «رب» و مانند آن، تبیین نمی‌کند (همان: ۴۴۰ به بعد).

درباره دلیل نیاز جار و مجرور به متعلق، نحویان معتقدند: برخی فعل‌ها قدرت و تمکن دارند تا مستقیماً معنای خود را به اسم منتقل کنند. در این حالت اسم پس از آن‌ها مفعول‌به و منصوب است؛ اما برخی از فعل‌ها از این امر قاصرند و محتاج چیزی هستند که آن‌ها را بر انتقال معنا به اسم قادر سازد و آن ابزار حرف جر است (همان: ۴۴۰). با این توضیح، نیاز حروف جاره و مجرور آن‌ها به متعلق حاصل ویژگی اول آن‌هاست. پس اگر کسی هر کدام از این دو ویژگی را برای یکی از این حروف نفی کند، عملاً ویژگی دیگر را هم نفی کرده است؛ زیرا رابطه این دو رابطه سببیت است و انکار سبب به منزله انکار مسبب خواهد بود و بالعکس.

پس هر حرفی که این دو ویژگی را نداشته باشد، از مجموعه حروف جاره خارج است. درضمن، با توجه به عدم استقلال حروف و تعلق جار و مجرور به فعلی پیش از خود، لازم است برای تحلیل معنای جار و مجرور، متعلق و متعلق را با هم تحلیل کنیم و تحلیل حرف به تنهایی مفید به مقصود نیست.

جالب اینکه نحویان متأخر با وجود نپذیرفتن مبنای نحویان متقدم، این ویژگی را برای حروف جاره پذیرفته‌اند و همچنان‌که در ادامه خواهد آمد، حروفی را که این دو ویژگی را داشته باشند، حروف اصلی و سایر حروف جاره - بر مبنای خودشان - را حروف زائد یا شبه‌اصلی نامیده‌اند (همان: ۳، ۸).

۴. تعداد حروف جر

نحویان عموماً به تبعیت از ابن مالک، تعداد حروف جر را بیست حرف می‌دانند (همان: ۳، ۵: بابتی، بی‌تا: ۱، ۶۷؛ فاکهی، به‌نقل از ابن مالک، بی‌تا: ۴۹). این در حالی است که همچنان که گذشت، در مبانی میان آن‌ها اختلافات فراوانی مشاهده می‌شود. لذا، هر چند، عموماً تعداد حروف جر را بیست حرف معرفی می‌کنند؛ اما برخی از این حروف را در نهایت به‌منزلهٔ حرف جر نمی‌پذیرند. حروف جر مطابق احصای عموم نحویان عبارت‌اند از: ب، ت، ک، ل، و، من، عن، فی، إلی، حتی، رب، علی، مذ، منذ، حاشا، عدا، خلا، متی، کی و لعل.

اگر «لولا» را به این فهرست بیفزاییم، تعداد آن‌ها ۲۱ حرف می‌شود. بصریان «لولا» را هم در صورتی که اسم پس از آن ضمیر متصل باشد، حرف جر می‌دانند؛ زیرا ضمائر متصل تنها در حال نصب و خفض به‌کار می‌روند. کوفیان «لولا» را به‌منزلهٔ حرف جر نمی‌پذیرند؛ زیرا اسم پس از «لولا» بنا بر ابتداء مرفوع است و اختلاف تنها در جایی است که «لولا» بر سر ضمیر متصل می‌آید که کوفیان دلیل آن را تخفیف می‌دانند (ابن هشام، بی‌تا: ۳، ۶؛ همو، ۱۴۱۱ق: ۲، ۴۴۱). تخفیف به این معناست که اصل در آن‌ها ضمیر منفصل مرفوع است. کاربرد ضمیر منفصل همراه با «لولا» این رأی را تأیید می‌کند؛ مثلاً «ولولا أنت یا علی لم يُعرف المؤمنون بعدی» (ابن طاووس، ۱۳۷۶ش: ۱، ۵۰۷) یا «ولولا أنت لم أدر ما أنت» (کفعمی، ۱۴۱۸ق: ۲۰۵). اگر در این مسئله رأی کوفیان را نپذیریم به تناقض می‌رسیم؛ زیرا نمی‌شود اسم بعد از «لولا» هم مرفوع و هم مجرور باشد. نکتهٔ مهم دیگر اینکه، نحویان در فصاحت ورود ضمیر متصل پس از «لولا» اختلاف دارند و برخی ورود ضمیر متصل را پس از لولا شاذ می‌دانند.

سه حرف «متی، کی و لعل»، مطابق نظر برخی نحویان، شاذ هستند (ابن هشام، بی‌تا: همان). برخی هم اصلاً نامی از آن‌ها به میان نمی‌آورند (ابن حاجب، بی‌تا: ۵۱). او و شارحانش این حروف را با احتساب «و» که به‌جای «رب» و به معنای آن است، ۱۸ حرف می‌دانند (همان؛ استرآبادی، ۱۴۱۷ق: ۴، ۲۶۰؛ المهدی، بی‌تا: ۲، ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰).

دربارهٔ سه ادات «خلا، عدا و حاشا» هم بر سر اینکه فعل یا اسم یا حرف هستند، اختلاف است. لازم است برای قضاوت دربارهٔ این اختلاف، ساختار لفظی و معنایی این کلمات را تحلیل کنیم. دو کلمهٔ «خلا و عدا» بر وزن «فَعَلَ» هستند که مطابق وزن صیغهٔ غائب ماضی است. «حاشا» هم بر وزن «فاعِل»، صیغهٔ ماضی غائب از باب «مفاعله» است. این کلمات از جهت معنا استثنا را

می‌رسانند و نیازمند متعلق نیستند (ابن هشام، بی‌تا: ۲، ۴۴۲). در تعریف حرف گفته‌اند: «کلمه‌ای است که بر معنایی در غیرخود دلالت می‌کند (ابن حاجب، بی‌تا: ۵۱). بر اساس این تعریف کلمه‌ای را که از جهت معنا مستقل باشد و بر ذات یا معنایی مشخص دلالت کند، نمی‌توان حرف نامید. بنابراین، محاسبه آن‌ها در شمار حروف، از طرفی با تعریف حرف منافات دارد و از سو دیگر با تعریف برگزیده این تحقیق از حرف جر نیز سازگار نیست. لذا، اگر این سه، اسمی را پس از خود مخفوض کنند، باید این ادوات را هم‌معنا با کلماتی مانند «غیر» و «سوی» اسم دانست نه حرف؛ خصوصاً اینکه «سوی» از جهت کاربرد فعلی و اسمی به این سه فعل بسیار نزدیک است. یکی از جالب‌ترین نقاط اشتراک میان «سوی» با این سه، این است که تنها زمانی اسم پس از آن‌ها مخفوض است که «ما» پیش از آن‌ها نباشد (فاکهی، بی‌تا: ۵۱)؛ زیرا در صورت آمدن «ما» بر سر آن‌ها هر چهار کلمه فعل هستند و اسم پس از آن‌ها مفعول‌به و منصوب است. پس باید هر چهار کلمه را یکسان تحلیل کنیم. به نظر می‌رسد، این چهار کلمه در صورتی که پیش از آن‌ها «ما» نباشد، اگر اسم پس از خود را منصوب کنند فعل و اگر اسم پس از خود را مخفوض کنند، اسم هستند و اسم مخفوض پس از آن‌ها مضاف‌الیه است. در ادامه خواهیم دید که نحویان در تحلیل برخی از حروف جاره همین تحلیل را پذیرفته‌اند و مثلاً «عن» و «علی» را در صورتی که حرف جری پیش از آن‌ها باشد، اسم می‌دانند. شاید دلیل اینکه همین روش را در تحلیل این سه کلمه به کار نگرفته‌اند، توجه بیش از حد به پدیده‌های لفظی باشد؛ به گونه‌ای که سبب غفلت آن‌ها به کارکرد معنایی این سه کلمه شده است.

کلمه «رُبُّ» مفهوم تقلیل یا تکثیر را می‌رساند. البته، نحویان در اینکه اصل معنای «رُبُّ» تکثیر است یا تقلیل، با هم اختلاف دارند (ابن هشام، بی‌تا: ۲۴۶). «ابن هشام از قول رمانی و ابن طاهر نقل می‌کند که مجرور رُبُّ، در جمله‌ای مانند: «رُبُّ رَجُلٍ صَالِحٍ لَقِيتُ» مفعول‌به و در جمله‌ای مانند «رُبُّ رَجُلٍ صَالِحٍ لَقِيتُهُ» مبتدا یا مانند «زیدا ضربته» مفعول است. آن‌ها ناصب را عامل پس از مجرور می‌دانند؛ زیرا «رُبُّ» صدارت‌طلب است و برای تعدیه عامل به کار نمی‌رود. سپس نظر جمهور را مبنی بر اینکه «رُبُّ برای تعدیه عامل است» نقل و آن را رد می‌کند (همان: ۲، ۴۴۱). در این نظر تناقض عجیبی مشاهده می‌شود؛ زیرا «رُبُّ» متعلق به چیزی نیست، زائد هم نیست؛ اما عامل است و در عین حال هیچ نقشی در جمله ندارد؛ ولی کلمه پس از آن، با وجود اعراب خفض، مفعول‌به یا مبتدا و محلاً منصوب یا مرفوع است.

کلید حل این تناقض - مانند بسیاری دیگر از تناقض‌های نحوی - در دست رضی‌الدین استرابادی است. وی در شرح کلام ابن حاجب، مطالب مفصلی در کیفیت تلفظ و معنای «رب» می‌آورد. آنگاه می‌گوید: «رب نزد بصریان، - به‌خلاف کوفیان و اخفش - حرف جر است»، در حالی که رب در تقلیل، مانند «کم» خبریه در تکثیر است و در اسمیت آن خلاقی نیست؛ بلکه مانند کم خبریه، مفید تکثیر است. آنچه بصریان را واداشته تا رب را حرف بدانند، این است که رب مانند کم به حرف یا اضافه مجرور نمی‌شود و مثلاً نمی‌گویند: «رَبُّ رَجُلٍ یا غلام رب رجل». سپس بر حرف دانستن رب این‌گونه اشکال می‌کند که حروف جر وسیله تعدیه (افضاء) فعل به اسم هستند؛ اما در جمله‌ای مانند «رب رجل کریم أکرمته»، أکرمت به خودش متعدی است و برای تعدیه به مفعولش به حرفی نیازمند نیست (استرابادی، ۱۴۱۷ق: ۴، ۲۸۸). وی در پاسخ به استدلال ابن هشام برای نیاز فعل به رب برای تعدیه به دلیل ضعف، اشکال دیگری هم به این جمله می‌گیرد که اگر فعل برای تعدیه ضعیف است، چگونه در ضمیر پس از خود - که به مجرور رب باز می‌گردد - مستقیماً متعدی می‌شود (همان: ۲۸۹). سپس برخی از پاسخ‌های آن‌ها را ذکر و رد می‌کند و در-پایان، نتیجه می‌گیرد، نزد من، مذهب کوفیان و اخفش قوی است؛ یعنی رب اسم است و به اسم نکره اضافه می‌شود. معنای «رب» هم تقلیل است همچنان‌که «کم» بر تکثیر دلالت می‌کند. نیز رب همیشه مبتدا و مرفوع است و خبری ندارد (همان: ۲۹۰). البته، می‌توان به استرابادی اشکال کرد که مبتدا مسندالیه است و نمی‌تواند خبر نداشته باشد؛ ولی پاسخ این اشکال دشوار نیست. ظاهراً منظور استرابادی از اینکه خبر ندارد، این است که آنچه پس از مخفوض رب می‌آید، صفت است نه خبر و خبر جمله استقرار و وجود مطلق است که حذف آن واجب است.

اشکال استرابادی به حرف بودن رب (نیازمند بودن رب به متعلق)، همان تناقضی است که در کلام ابن هشام دیدیم. دلیلی هم که بصریان برای اثبات حرف بودن رب می‌آورند (مخفوض نشدن رب به حروف جر یا اضافه)، ابتدا با تعریف کلی حرف (چیزی که بر معنایی در غیرخودش دلالت می‌کند) کاملاً مغایر است؛ زیرا معنای تقلیل یا تکثیر برای رب معنایی مستقل است و کلمات دیگری مانند «کم» - که معنای مشابه دارند - اسم محسوب می‌شوند؛ دوم، دلیل بصریان هیچ الزامی را برای حرف بودن رب اثبات نمی‌کند؛ زیرا کسی نگفته است اگر کلمه‌ای به حرف یا اضافه مخفوض نشود، حرف است. ضمناً این استدلال کاملاً لفظی است و جنبه معنایی رب را نادیده می‌گیرد. به این ترتیب، به نظر می‌رسد «رب» شبیه اسم‌هایی مانند «کم» خبریه اسم و ما بعدش مطابق نظر

استرابادی بنا بر اضافه، یا مطابق نظر ابن سراج به نقل ابن هشام، بنا بر اضافه یا تمیز مخفوض است (ابن هشام، بی تا: ۲، ۴۴۱).

«ک» تشبیه بر شباهت میان دو چیز دلالت می‌کند. ابن هشام از اخفش و ابن عصفور نقل می‌کند که «ک» نیازمند متعلق نیست. آنان استدلال می‌کنند که در جمله‌ای مانند «زید کعمرو»، اگر بگوییم «ک» متعلق به «استقر» است، «ک» بر آن دلالت نمی‌کند و اگر بگوییم «ک» متعلق به فعلی مناسب است، مانند «أشبه»، این فعل خود متعدی است و نیازی به «ک» ندارد. ابن هشام به این استدلال این‌گونه پاسخ می‌دهد که: «حق این است که همه حروف جاره، اگر در موضع خبر و مانند آن واقع شوند، بر استقرار دلالت می‌کنند» (ابن هشام، بی تا: ۲، ۴۴۲). پاسخ ابن هشام تام به نظر نمی‌رسد؛ زیرا در اینجا مراد نحویان از «استقرار»، مطلق اسناد است و شباهت که از «ک» فهمیده می‌شود، اسناد مطلق نیست. در جمله‌هایی مانند «زید فی الدار»، «هذا الكرسي من الحديد»، «هذا الكتاب لعلی» و مانند آن‌ها، اگر فعل اسناد را ذکر کنیم، باز هم محتاج حروف جاره هستیم و حذف آن‌ها ممکن نیست؛ اما «ک» تشبیه، جانشین اسم‌هایی مانند مثل یا شبیه، یا فعلی مانند یشبه است و آمدن هم‌زمان هر دو آن‌ها در جمله جایز نیست؛ یعنی اگر چیزی که «ک» جانشین آن است ذکر شود، حذف «ک» نه جائز، بلکه واجب است.

به نظر ابن حاجب «ک» حرف است و دلیل حرف بودنش این است که همراه با مجرورش صلۀ موصول واقع می‌شود. مانند: «جاء الذی کزید» (استرابادی، ۱۴۱۷ق: ۴، ۳۲۳). سپس در پاسخ به این پرسش که چرا جائز نیست «ک» مانند «مثل» و مبتدای آن محذوف باشد؟ می‌گوید: «در باب موصولات گذشت که حذف مبتدا در صلۀ موصولات به جز «أی» اگر طولانی نباشد، بسیار کم است، در حالی که کاربرد مانند «الذی کزید» شایع و فراوان است» (همان). استدلال استرابادی برای اثبات مقصود وی کافی نیست؛ زیرا کمی یا زیادی کاربرد هر ساختار هیچ دلالتی بر اینکه کلمه‌ای اسم یا حرف است، ندارد. در ادامه، وی اسم بودن «ک» را در عبارتی مانند «يَضْحَكُنَّ عَنْ كَالْبُرْدِ الْمُنْهَمِّ» و چند جمله دیگر متعین می‌داند. هر چند خود در ادامه، برخی از آن‌ها را بر ضرورت حمل می‌کند (همان: ۳۲۳ - ۳۲۴)؛ اما از آنجا که «ک» مفید تعدیه فعل به اسم نیست و متعلق ندارد، نمی‌توان آن را مانند «عن» و «علی» در شرایط مشابه تحلیل کرد؛ زیرا «ک» و مخفوضش اگر متعلق به فعل نباشند، باید در جمله نقشی مانند صفت یا حال و مانند آن بپذیرند. معنای «ک»، یعنی تشبیه هم اقتضای وجود چیزی را دارد که با «ک» به «برد منهم» تشبیه شود.

پس جمله محذوفی دارد که می‌توان آن را به «ثغر» (دندان‌های پیشین که در هنگام خنده نمایان می‌شوند) و مانند آن تقدیر کرد. با احتساب این تقدیر اصولاً «عن» بر سر «ک» نیامده و استدلال باطل است.

تا اینجا مدارک برای قضاوت درباره اسم یا حرف بودن «ک» کافی نیست. هر چند رساندن معنای تشبیه، مقتضی اسم بودن آن است؛ اما آنچه قطعی است این است که «ک» نیازمند متعلق نیست و برای رساندن معنای فعل به اسم به‌کار نمی‌رود. بنابراین، حتی اگر آن را حرف بدانیم، باز در مجموعه حروف چاره نمی‌گنجد.

درباره «مذ» و «منذ» نحویان اختلاف فراوان دارند. این اختلاف حاصل اختلاف نحویان متقدم در مکتب بصره و کوفه است و سبب تشبث فراوانی در آرای نحویان متأخر شده است. در بسیاری از کتب نحو، حتی کتب نحو معاصر، به‌دلیل تأکید بر جنبه‌های آموزشی و دوری از نحو استدلالی، آرای بصریان و کوفیان با هم درآمیخته و سبب بروز برخی تناقضات شده است. یکی از منظم‌ترین و بهترین گزارش‌ها از آرای نحویان در باب مذ و منذ متعلق به استرآبادی است. وی در شرح کافیه، به تفصیل، آرای نحویان را در باب اصل این دو کلمه و معنا و کاربردشان و اینکه اسم یا حرف هستند، بیان می‌کند و در خلال این گزارش آرای مختلف را نقد و خود نظریه جدیدی را مطرح می‌کند. لذا، گزارش استرآبادی به اختصار درج و نظریه او ارزیابی می‌شود.

استرآبادی می‌گوید: نحویان معتقدند اصل مذ، منذ است که به حذف «ن» تخفیف یافته است. استدلال آن‌ها این است که اگر مذ را به‌شکل اسم به‌کار بگیریم، به‌شکل «مُنِذ» تصغیر و به‌شکل «أمناد» جمع بسته می‌شود. بنابراین، اسم بودن در «منذ» بر حرف بودن غلبه دارد؛ زیرا حذف گونه‌ای تصرف است و تصرف در حرف واقع نمی‌شود، مگر در حروف مضاعف مانند «رُبُّ» (رُبُّ)° همچنان‌که برخی «إذ» را کوتاه‌شده «إذا» دانسته‌اند (استرآبادی: ۱۴۱۷ق: ۳، ۲۰۸)؛ اما ابن هشام با این استدلال که «مُنِذ» و «أمناد» از عرب نقل نشده است، این استدلال را نمی‌پذیرد (همان). اخفش می‌گوید: «منذ» زبان حجازیان و «مذ» زبان بنی تمیم و غیرآن‌هاست و حجازیان در این کلمه با ایشان شریکند. همچنین، حکایت کرده که: حجازیان کلمه پس از این‌دو را مطلقاً مخفوض و تمیمیان مطلقاً مرفوع می‌کنند. جمهور عرب وقتی استعمال منذ را که بنا بر قول اخفش، زبان اهل حجاز است، پذیرفتند، اسم پس از مذ و منذ را در زمان حال، به اتفاق مخفوض می‌کنند و بر سر جر به وسیله این دو، در زمان گذشته، اختلاف دارند و بر این امر که مذ و منذ برای آینده به‌کار

نمی‌روند، متفقند (همان: ۲۰۹).

فراء می‌گوید: منذ از «من» و «ذو» (اسم موصول) ترکیب شده و در عبارت «منذ یوم الجمعة» یوم خیر برای مبتدای محذوف است. به تقدیر: «من الذی هو یوم الجمعة» یعنی «من الوقت الذی هو یوم الجمعة»، بنا بر حذف موصوف. رضی معتقد است برای استقامت معنا لازم است در عبارتی مانند «ما رأیته منذ یومان» تقدیر «من ابتداء الوقت الذی هو یومان» باشد بنا بر حذف مضاف موصوف (همان).

برخی از کوفیان گفته‌اند: اصل منذ «من إذ» بوده است که ترکیب شده‌اند و «ذ» به دلیل التقای ساکنین پس از حذف همزه إذ، مضموم شده است. پس اسم مرفوع پس از آن، فاعل فعل مقدر است. پس تقدیر عبارت «منذ یوم الجمعة» می‌شود: «من إذ مضی یوم الجمعة»، یعنی «من وقت مضی یوم الجمعة». رضی می‌گوید: شایسته است وی در عبارتی مانند «ما رأیته منذ یومان» تقدیر را «ما رأیته من إذ ابتداء یومان» بگیرد؛ یعنی همین‌که دو روزی که پیش از زمان تکلم است آغاز شد (همان).

رضی‌الدین هر دو نظر را متکلفانه می‌داند؛ زیرا اگر اسم پس از منذ مجرور باشد، دیگر نمی‌توان آن را به دلیل عدم امکان اجرای دو تقدیر مذکور بر آن، مرکب دانست؛ بلکه در این صورت حرفی است که لفظ آن بر لفظ این اسم مرکب منطبق است (همان).

برخی بصریان گفته‌اند: مذ و منذ در هر حال اسم و مبنی‌اند و اگر اسمی پس از آن‌ها مخفوض شود، مضاف‌الیه است. دلیل رفع این دو نزد آن‌ها، در حالتی که بعدشان مرفوع باشد، این است که مضاف‌الیه آن‌ها مانند «حیث» جمله است؛ اما اگر بعدشان مجرور باشد، دلیل بنای آن‌ها این است که متضمن معنای حرف هستند؛ زیرا معنای «منذ یوم الجمعة» «من حد یوم الجمعة است؛ یعنی از حد و تاریخ روز جمعه». پس این دو به معنای حد هستند و به زمان اضافه می‌شوند و معنای «من» را در خود دارند. پس معنای «مذ شهرنا» «من أول شهرنا» و معنای «مذ شهر» «من أول شهر قبل وقتنا» (از اول ماه پیش از زمان ما) است؛ زیرا «مذ» و «منذ» باید در همه متصرفاتشان معنای ابتدای زمان را برسانند (همان: ۲۱۰).

حاصل گزارش رضی این است که «مذ» و «منذ» اگر پس از آن‌ها مجرور باشد، مطابق نظر جمهور نحویان حرف جرند و مطابق نظر برخی بصریان اسمند؛ اما اگر پس از آن‌ها مرفوع باشد، در اسم بودن آن‌ها خلاقی نیست؛ اما درباره چگونگی مرفوع پس از آن‌ها آرا متفاوت است (همان).

نخست نظر جمهور بصریان است که این دو را مبتدا و مرفوع پس از آن‌ها را خبر می‌دانند (همان). وی چند صفحه بعد مذهب بصریان را به تفصیل شرح می‌دهد (همان: ۲۱۵ - ۲۱۹).

دوم نظر ابوالقاسم زجاجی است که می‌گوید: مذ و منذ خبر مقدمند. اگر وی مذ و منذ را مانند بصریان به شکل مرفوع و به معنای «أول الملة یا جميع المده» تفسیر کند، غلط است؛ زیرا مثلاً اگر بگوییم «أول الملة یومان»، دو روز را اول مدت دانسته‌ای. درضمن، خبر دادن از نکره مؤخر به معرفه مقدم جایز نیست؛ زیرا زمان مقدر تنها زمانی خبر برای نکره مؤخر واقع می‌شود که بنا بر ظرفیت منصوب باشد؛ مانند: «یوم الجمعة قتال»؛ اما اگر آن را به شکل ظرف تفسیر کند، مثلاً «ما رأیته مذ یوم الجمعة»، یعنی «پایان رؤیت روز جمعه بود» و «ما رأیته مذ یومان»، یعنی «پس از دیدن او دو روز است (از دیدن او دو روز گذشته است)». اگرچه در معنا اشکال بزرگی پیش می‌آید؛ اما تا حدی پذیرفتنی است (همان). اشکالی که استرابادی به زجاجی می‌گیرد، به بصریان هم وارد است؛ زیرا اگرچه ایشان مذ و منذ را مبتدا می‌دانند؛ اما از جهت معنا تقدم و تأخر خبر و مبتدا تفاوت چندانی ایجاد نمی‌کند. نظر سوم و چهارم، نظر فراء و برخی کوفیان است که گذشت.

در ادامه، استرابادی از ترکیب آرای مختلفی که بیان کرده و نیز کلام مالکی، نظریه خود را درباره مذ و منذ ترتیب می‌دهد و می‌گوید: عرب به طور خاص، معنای ابتدای غایت برای زمان را اراده کرده‌اند. پس لفظ «من» را که مشهور در معنای ابتدای غایت است، با «إن» که مخصوص زمان ماضی است، ترکیب کردند. آنچه ما را به ابراز این نظر واداشت، وجود معنای ابتدای غایت و زمان گذشته در همه موارد کاربرد «منذ» است. این دو معنای کلمات «من» و «إن» است که گمان ترکیب منذ را از این دو کلمه تقویت می‌کند. همچنین، لفظ این دو کلمه هم با «منذ» تناسب دارد و بیشتر امور نحو ظنی است (همان). غرض از این ترکیب، به دست آوردن کلمه‌ای است که حد زمانی فعل مذکور را برساند و نیز آن زمان محدود را تعیین کند. مانند تحدید زمان عدم رؤیت در «ما رأیته منذ یوم الجمعة»^{۱۶}. تحدید و تعیین زمان یا با ذکر مجموع آن زمان از اول تا آخرش که به زمان تکلم متصل می‌شود، حاصل می‌شود، مانند «منذ یومان و مذ الیومان و مذ سنتان و مذ زید قائم، - مشروط بر اینکه قیامش تا زمان تکلم امتداد داشته باشد» یا با ذکر اول، زمانی که آخرش به تکلم متصل است بی‌آنکه متعرض ذکر آخرش شوند؛ زیرا به دلیل علم به اتصالش به زمان تکلم، معلوم است و کلمه مذکور مخصوص آن اول است، به گونه‌ای که زمان‌های بعد از آن با آن

مشارکت نمی‌کنند. مانند: «مذ یوم/الجمعه و مذ یوم قدمت فیه و مذ قام زید». منظور نزدیک‌ترین روز جمعه است؛ زیرا روزهای پس از آن در این نام شریکش نیستند. در حالت اول اصل «مذ» باید «من اول إذ» باشد که «أول» مضاف به إذ، در ترکیب حذف شده است؛ زیرا مثلاً در «مذ زید نائم» ابتدای زمان خواب زید مورد نظر است؛ اما در حالت دوم، به تقدیر مضاف و حذف آن نیازی نیست؛ زیرا معنای «مذ قام زید»، «من إذ قام زید» است (همان: ۲۱۲). به نظر می‌رسد، نظر استرابادی در لزوم تقدیر مضاف به «إذ» و حذف آن درست نیست؛ زیرا اولاً معنای ابتدا از ترکیب «من» و «إذ» فهمیده می‌شود؛ چون «من» مفید ابتدای غایت است. دوم اینکه، معنای ابتدا در اینجا عرفی است و مثلاً وقتی کسی می‌گوید: «ما رأیته منذ یوم الجمعة»، لزوماً منظورش این نیست که از ابتدای فجر روز جمعه او را ندیدم.

سپس درباره جمله‌ای که به منذ اضافه می‌شود، این قاعده را وضع می‌کند که: دو نوع جمله به منذ اضافه می‌شود یا هر دو جزء آن (مسندالیه و مسند) اسمند، مانند «مذ زید قائم»، در این شکل هم مدت مورد نظر است و من سراغ ندارم که جمله‌ای با این قید برای اول مدت استعمال شود؛ اما جمله‌ای که یکی از دو جزء آن فعل است (یعنی یا جمله فعلیه است و یا جمله اسمیه‌ای است که خبر آن جمله فعلیه است) اگر فعلش ماضی باشد، مانند: منذ قام زید و منذ زید قام، ابتدای مدت مورد نظر است؛ اما اگر فعل مضارع باشد، مانند: منذ یکتب زید و منذ زید یکتب، همه مدت مورد نظر است؛ اما اگر فعل مضارع حکایت حالی در زمان ماضی باشد، باز برای ابتدای مدت است و منذ هرگز برای آینده به کار نمی‌رود؛ زیرا از «إذ» ساخته شده که مخصوص زمان ماضی است (همان: ۲۱۲).

از بررسی این گزارش و استدلال‌هایی که نویان مطرح ساخته‌اند، به دست می‌آید که نمی‌توانیم «مذ» و «مذ» را حرف بدانیم؛ زیرا اگر پس از آن‌ها مرفوع باشد، نزد عموم نویان اسمند و اگر بعد از آن‌ها مخفوض باشد، گروهی آن‌ها را اسم دانسته‌اند و دلایل قائلان به حرف بودن آن‌ها نیز وجاهت و قوت لازم را دارا نیست. درضمن، اگر «إذ» را در ترکیب منذ بپذیریم، اصولاً کلمه پس از منذ اگر مجرور هم باشد، مستقیماً به فعل پیش از خود مرتبط نیست تا بتوانیم مذ و منذ را مطابق تعریف مختار، حرف جاره بدانیم؛ یعنی فقط منذ و مذ متعلق به فعل پیش از خود هستند و اسم بعد از آن‌ها اگر مخفوض باشد، مضاف‌الیه و اگر مرفوع باشد، بخشی از جمله مضاف‌الیه خواهد بود.

بنا بر آنچه گذشت، علاوه بر هفت کلمه «لولا، متی، کی، لعل، حاشا، عدا و خلا» که بیشتر نحویان آن‌ها را از حروف جر نمی‌دانند، چهار کلمه «رب، ک تشبیه، مذ و منذ» هم از دایره حروف جر خارجند. درباره سایر حروف جر اختلافات فراوانی میان نحویان مشاهده می‌شود؛ اما در داشتن دو ویژگی اساسی‌ای که لزوم وجود آن‌ها در تعریف حروف جر به‌دست آمد (وساطت در فضای فعل به اسم و لزوم تعلق به فعل یا شبه‌فعل)، درباره بقیه حروف اختلافی نیست. پس حروف جاره عبارت‌اند از ۱۰ حرف «ب، ت، ل، و، عن، فی، من، إلی، حتی و علی» و همه این حروف در قرآن کریم به‌کار رفته‌اند.

۵. تقسیم‌بندی حروف جر

اکنون پس از بررسی ماهیت و کارکرد و تعداد حروف جر، می‌توانیم با استفاده از نتایج و شاخص به‌دست آمده، تقسیماتی را که علمای صرف و نحو برای حروف جر مطرح کرده‌اند بررسی کنیم. دانشمندان این حروف را به گونه‌های مختلفی تقسیم کرده‌اند. از آن جمله:

الف) حروف اصلی و زائد و شبه اصلی

حروف جر اصلی حروفی هستند که اولاً معنای خاصی را افاده می‌کنند، دوم اینکه، نیازمند متعلق هستند (ابن هشام، بی‌تا: ۳، ۸). مانند «من» و «إلی» در «سبحان الَّذی أَسْرَأَ بَعْدَهُ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» (الإسراء/ ۱۷ / ۱).

حروف جر زائد، حروفی هستند که ابتدا، معنای خاصی را افاده نمی‌کنند و تنها برای تأکید ذکر می‌شوند؛ دوم اینکه، متعلق ندارند، چه مذکور و چه محذوف (همان‌جا) مانند: «و ما من إله إلا الله» یا «وما هم بمؤمنین» (آل عمران/ ۳ / ۶۲؛ البقرة/ ۲ / ۷). در این حالت اسم پس از حرف جر، لفظاً مجرور است؛ اما محلاً نقش دیگری را می‌پذیرد که در صورت حذف حرف جر خواهد داشت. در این دو مثال، «إله» اسم «ما» و محلاً مرفوع و «مؤمنین» خبر «ما» و محلاً منصوبند. البته، نحویان در اینکه چه حروفی و در چه مواقعی زائدند، بسیار اختلاف دارند که طرح آن مجال دیگری می‌طلبد.

حروف جر شبیه به اصلی، حروفی هستند که مانند حروف اصلی معنای خاصی را افاده می‌کنند و مانند حروف زائد نیازمند متعلق نیستند، مانند «رب» که مفید تکثیر یا تقلیل و «لولا» که مفید امتناع جواب به‌سبب وجود شرط و «لعل» که مفید ترجیح است (ابن هشام، بی‌تا: ۳، ۸). مطابق

توضیح ابن هشام، باید حاشا و عدا و خلا که مفید استثنا هستند و «ک» را که مفید تشبیه است نیز به این فهرست بیفزاییم.

آنچه ابن هشام حروف اصلی می‌نامد، همان‌هایی هستند که در این جستار حروف جاره دانسته شد. نکته جالب اعتراف ابن هشام به لوازم تعریف متقدمان است؛ زیرا وی تنها حروفی را به‌منزله حروف جاره اصلی می‌پذیرد که ابتدا معنای مستقلی را افاده کنند، دوم متعلق داشته باشند. اگر نظر نحویان متقدم را در تسمیه حروف جر مبنا قرار دهیم، نمی‌توان عدم تعلق را برای حروف جر پذیرفت؛ زیرا در این صورت، دیگر فعلی نمی‌ماند تا حرف جر معنای آن را به اسم پس از خود بپیوندد. این تناقض درباره حروف شبیه به اصلی، جدی‌تر است؛ زیرا علاوه بر اشکال پیش‌گفته، به دلیل افاده معنایی خاص، وارد محدوده سایر ادوات، مانند نواسخ، و شرط و... می‌شوند. پس اصولاً حرف جر زائد بر مبنای تعریف ابن هشام، در مقایسه با تعریف برگزیده از حروف جر، عبارتی متناقض و بی‌معناست و با این ترتیب حرف اصلی شبیه به زائد هم به نحو اولی معنای خود را از دست می‌دهد؛ زیرا بر اساس قاعده «زیاده المبانی تدل علی زیاده فی المعانی»، نمی‌توان وجود معنا برای این حروف را نفی کرد؛ اما نفی متعلق برای این حروف سبب می‌شود، نحویان نتوانند معنای دقیقی برای این حروف بیابند و در بیان معنای این حروف تنها به اصطلاح عام تأکید اکتفا می‌کنند. البته اگر حروفی را که نحویان زائد می‌نامند خوب بررسی کنیم، چندان زائد هم به نظر نمی‌رسند؛ زیرا می‌توان برای آن‌ها متعلق محذوف در نظر گرفت؛ اما تحلیل و تقریر این مطلب مجال مستقلی می‌طلبد. نکته مهم دیگری که نحویان به آن پرداخته‌اند، دلیل اعراب خفض در حروف زائد و شبه‌اصلی است؛ زیرا حروف زائد نمی‌توانند بدون اثر در معنا اثر لفظی داشته باشند. حروف شبیه به اصلی عجیب‌ترند؛ زیرا با وجود داشتن معنای مستقل و عدم تعلق، اصولاً از تعریف حرف خارج می‌شوند و در این صورت، باید عمل و اعرابی شبیه عوامل اسمی یا فعلی داشته باشند و به همین دلیل تعلیل اعراب خفض در آن‌ها ضرورت بیشتری دارد.

ب) حروفی که اسم یا ضمیر یا هر دو را مجرور می‌کنند

برخی از حروف هم بر سر اسم (ظاهر) و هم بر سر ضمیر می‌آیند. این حروف، هفت حرف «من، إلی، عن، ب، ل، فی و علی» هستند (مدنی، بی‌تا: ۳۶۱).

برخی دیگر تنها بر سر اسم ظاهر می‌آیند که عبارات اند از: «ک، حتی، و» که بر سر عموم ظواهر می‌آیند، «ت» که تنها بر سر «الله» و «رَب» - در صورتی که مضاف به «کعبه» یا «ضمیر یا

متکلم» باشد- «مذ و منذ» که تنها بر اسم زمان معین که بر ماضی و حال دلالت کنند، «رُبَّ» که از روی عادت بر سر اسم‌های نکره موصوفه می‌آید (دعکور، بی‌تا: ۵۰ - ۶۹؛ بابتی، بی‌تا: ۶۸ - ۴۷۰ - ۴۷۰).

به نظر کسانی که «لولا» را حرف جر می‌دانند، این حرف تنها بر ضمیر متصل می‌آید (ابن عصفور، بی‌تا: ۲۶۳).

بر اساس مبنای ما در حروف جر، اصل بر آن است که حروف جر بر اسم وارد شوند؛ زیرا معنای فعل به اسم سر بیان می‌یابد و اگر ضمیر جانشین اسم شود، ورود حرف بر آن بی‌اشکال است؛ اما اینکه حرفی تنها بر ضمیر بیاید و ورود آن بر اسم ممکن نباشد، خلاف منطق ساختاری حروف جر است. همچنین، کلماتی که مطابق تعریف حرف نیستند یا حرف جر محسوب نمی‌شوند از این مجموعه خارج می‌شوند. پس دسته سوم خطاست و چهار کلمه «رب، مذ، منذ» و «ک» نیز از دسته دوم خارج می‌شوند.

ج) حروفی که همیشه حرف یا گاه حرف و گاه اسم یا گاه حرف و گاه اسم و گاه فعل هستند.

نحویان حروف جر را از جهت اینکه همیشه حرف هستند یا گاه حرف و غیر آن، به دو یا سه قسم تقسیم می‌کنند. البته، برخی این تقسیم را با عبارت لزوم یا عدم لزوم عمل جر مطرح می‌کنند (ابن انباری، بی‌تا: ۱۹۰). اگر «جر» را به معنای «افضاء» (رساندن معنای فعل به اسم) بدانیم، این تعبیر درست است؛ اما اگر «جر» را به «اعراب خفض» معنا کنیم، این تعبیر دیگر صحیح نخواهد بود؛ زیرا اگر کلمه‌ای مانند «علی» در جایی به صورت اسم به کار رود، کلمه پس از آن، مضاف‌الیه، ولی مخفوض است. به همین دلیل، ابن سراج حروفی را که فقط به صورت حرف استعمال می‌شوند، به دو دسته «آن‌هایی که همیشه ملازم «جر» (رساندن معنای فعل به اسم) هستند و آن‌هایی که ملازم «جر» نیستند» تقسیم می‌کند (ابن سراج، بی‌تا: ۱، ۳۶۴). ظاهراً منظور او از لزوم یا عدم لزوم جر، همان نیاز یا عدم نیاز حرف و اسم پس از آن، به متعلق است که با تقسیم‌بندی متأخران به «اصلی و زائد» منطبق می‌شوند.

مطلب دیگر اینکه، محققان درباره کاربرد حرفی و غیرحرفی برخی از این کلمات، اختلاف دارند. منشأ این اختلافات، یکی اصل پذیرش یا عدم پذیرش آن‌ها به منزله حرف جر است؛ مانند: «حاشا» و دیگر مسئله مهم نیاز یا عدم نیاز برخی از آن‌ها به متعلق است. مانند آنچه در «رب» و

«ک» مشاهده می‌شود. همچنین، برخی از نحویان توافق یا قرب معنا را در این تقسیم شرط می‌دانند.^۷

کلماتی که همیشه حرف هستند، عبارت‌اند از: «من، إلی، فی، ل، و، ت، حتی، ربّ، کی، متی و لعل».

کلماتی که گاه حرف و گاه اسم هستند، عبارت‌اند از: «عن، علی، ک، مذ و منذ» (استرابادی، ۱۴۱۷ق: ۴، ۲۶۲). نشانه اسم بودن آن‌ها این است که یا حرف خفض بر سر آن‌ها می‌آید؛ مانند «عن و علی» یا اسم پس از آن‌ها بنا بر ابتدا مرفوع است؛ مانند «مذ و منذ»^۸ (ابن عصفور، بی‌تا: ۲۶۷).

کلماتی که گاه حرف و گاه فعل هستند، عبارت‌اند از: «حاشا»، «عدا»، و «خلا». این کلمات اگر کلمه پس از خود را مخفوض کنند، حرف و اگر کلمه پس از خود را منصوب کنند، فعل هستند (همان: ۲۶۷ - ۲۶۸).

با توجه به تعریف برگزیده، بسیاری از این آرا ناتمام هستند. در صورتی که حرف جری مانند «من» بر سر «عن» و «علی» بیاید، آن‌ها اسم هستند و اسم پس از آن‌ها مضاف‌الیه است؛ اما نکته مهم این است که اگر این کلمات اسم باشند، هم معنای مستقلی را افاده می‌کنند (فوق، جانب) و هم دیگر واسطه فعل و اسم نخواهند بود. برخی دیگر هم مانند «حاشا» اصولاً اسم یا فعل هستند و از بحث ما خارج می‌شوند.

همچنان‌که دیدیم، تقسیم‌بندی نحویان از حروف جر بیشتر لفظی و ناظر به نقش ظاهری آن‌ها در جمله است. شایسته است، این حروف از جهت کارکردشان، مثلاً کیفیت تعلقشان به فعل، ضرورت یا جواز حذف متعلق و مانند آن بررسی و تقسیم شوند.

۶. نتیجه

از پژوهش حاضر نتایجی که آورده می‌شود به‌دست آمد:

۱. تعریف جامع و مانع از حروف جر که با کارکرد لفظی و معنایی آن‌ها در عموم متون زبان عربی و به‌خصوص قرآن کریم و روایات شریف معصومین^(ع) انطباق دارد، همان تعریف نحویان متقدم است. بنابراین، اصطلاح جر به‌معنای وصل کردن یا رساندن یا تعدی معنای فعل‌ها و یا

کلمات مانند آن (مثل مشتقات و اسم‌های فعل و اسناد در جمله‌های اسمیه‌ای که خبرشان شبه‌جمله است)، به اسم‌هاست و اسم‌ها را به فعل‌ها اضافه می‌کند. بر اساس این معنا اصطلاحات «جر»، «اضافه» و «وصل» (اصطلاح ابن‌قیم) کاملاً بر هم منطبق‌اند و اصطلاح «خفض» جنبه عمل اعرابی این حروف را می‌نمایاند.

۲. مطابق این تعریف حروف جاره باید حداقل دو ویژگی را دارا باشند: اول اینکه رابط میان فعل پیش و اسم پس از خود هستند. دوم اینکه همراه با اسم پس از خود معنای فعل پیش از خود را مقید می‌کنند و به عبارت دیگر، به فعل پیش از خود تعلق دارند. پس هر حرفی که این دو ویژگی را نداشته باشد، از مجموعه حروف جاره خارج است. درضمن، با توجه به عدم استقلال حروف و تعلق جار و مجرور به فعلی پیش از خود، لازم است برای تحلیل معنای جار و مجرور، متعلق و متعلق را با هم تحلیل کنیم و تحلیل حرف به تنهایی مفید به مقصود نیست.

۳. خفض اسم به متی، کی و لعل، شاذ است. ورود لولا بر سر ضمیر منصوب و مجرور متصل هم غیرفصیح و به قصد تخفیف است. ک تشبیه نیازمند متعلق نیست. پس اگر حرف باشد هم در مجموعه حروف جر نمی‌گنجد. حاشا، عدا، خلا، رب، منذ و مذ هم اسم هستند.

۴. بنا بر آنچه گذشت، حروف جاره عبارت‌اند از ۱۰ حرف «ب، ت، ل، و، عن، فی، من، الی، حتی و علی» و همه این حروف در قرآن کریم به کار رفته‌اند.

۵. با توجه به نیاز حروف جر به متعلق و ضرورت وساطت آن‌ها در تعدیه فعل‌ها، اساساً اصطلاح حروف جر زائد و شبه‌زائد، اصطلاحی متناقض و بی‌معناست.

۷. پی‌نوشت‌ها

۱. برای اصطلاح خفض نک: مفید، ۱۴۱۳ق: ۸۲، ۱۱۶، ۱۵۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۹... و برای اصطلاح جر نک: همان: ۶۳، ۱۳۳، ۱۵۵، ۱۹۳، ۲۴۷ و ...
۲. برای نمونه نک: عبابنه، بی‌تا: ۱۸۹ - ۱۹۰.
۳. برای نمونه، عکبری (بی‌تا: ۲۳۸) معنایی را که برای «خفض» ذکر شد برای جر ذکر می‌کند.
۴. سید علیخان مدنی در *الحدائق* هشت معنا برای «رب» ذکر می‌کند نک: مدنی، *الحدائق الندیة*، بی‌تا.
۵. البته، همچنان‌که گذشت، رضی‌الدین «رب» را اسم می‌داند و در اینجا از باب گزارش کلام عموم نوییان آن را ذکر کرده است. ما می‌توانیم به جای «رب» از مثالی مانند «إن» بهره بگیریم که به دلیل تضعیف مخفف شده است.

۶. در این مثال حد زمان فعل دو روز است و این زمان به آخرین جمعه پیش از زمان تکلم معین می‌شود.
۷. مثلاً صاحب «المقرب»، «علی» را اسم فعل و حرف می‌داند (ابن عصفور، بی‌تا: ۲۶۸)؛ اما استرابادی «علی» را تنها اسم و حرف می‌داند؛ زیرا «علی» در جایی که فعل باشد با «علی» در حال حرفی یا اسمی قرب معنایی ندارد (۱۶۱۷ق: ۴/ ۲۶۲).
۸. درباره «ک» و اختلاف بر سر اسم بودن یا نبودنش نک: همان: ۴/ ۳۲۵.

۸. منابع

- قرآن کریم
- ابن القیم الجوزیه، محمد بن ابی بکر (بی‌تا). *بدائع الفوائد*. بیروت: دارالکتاب العربی.
- ابن انباری، عبدالرحمن بن محمد (بی‌تا). *أسرار العربیة*. به تحقیق یوسف هبود برکات. بیروت: دارالأرقم.
- ابن جنی، عثمان بن جنی (بی‌تا). *الخصائص*. به تحقیق عبدالحمید هندای. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن حاجب، عثمان بن عمر (بی‌تا). *الكافیة فی علم النحو و الشافیة فی علمی التصریف و الخط*. به تحقیق شاعر، صالح عبدالعظیم. قاهره: مکتبه الآداب.
- ابن سراج، محمد بن سری (بی‌تا). *الأصول فی النحو*. به تحقیق محمد عثمان. قاهره: مکتبه الثقافة الدینیة.
- ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۷۶ش). *الإقبال بالأعمال الحسنة*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن عصفور، علی بن مومن (بی‌تا). *المقرب و معه مثل المقرب*. به تحقیق علی محمد معوض. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن منظور الأنصاری، أبو الفضل و محمد بن مکرم جمال الدین (۱۶۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
- ابن هشام الأنصاری (۱۶۱۱ق/ ۱۹۹۱). *مغنی اللیبیب عن کتب الأعراب*. بیروت: المکتبه العصریة.
- ابن هشام، عبدالله بن یوسف (بی‌تا). *أوضح المسالک إلى ألفیة ابن مالک*. به تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید. بیروت: المکتبه العصریة.

- اصغری، بهنوش (۱۳۸۸). *حروف جر در قرآن کریم، با رویکرد نحوی بلاغی*. رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس. گروه زبان و ادب عربی.
- بابتی، عزیزه فوال (بی تا). *المعجم المفصل فی النحو العربی*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- الخضری، محمد أمين (۱۴۰۹ق). *من أسرار حروف الجر فی القرآن الکریم*. قاهره: مكتبة وهبة.
- دعكور، نديم حسين (بی تا). *القواعد التطبيقية فی اللغة العربية*. بیروت: مؤسسة بحسون.
- الاسترآبادی النحوی، رضی الدین محمد بن الحسن (۱۴۱۷ق/۱۹۶۶). *شرح الرضی علی الکافیة*. جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
- زجاجی، أبو القاسم (۱۴۰۹ق). *الإيضاح فی علل النحو*. به تحقیق مازن المبارک. بیروت: دار- النفاثس.
- عباينه، يحيى عطيه (بی تا). *تطور المصطلح النحوی البصری من سيبويه حتى الزمخشري*. اريد: عالم الكتب الحديث.
- عبدالجليل، عمر صابر (۲۰۰۰م). *حروف الجر فی العربية*. قاهره: دارالثقافة العربية.
- عكبري، عبدالله بن حسين (بی تا). *اللباب فی علل البناء و الإعراب*. به تحقیق محمد عثمان. قاهره: مكتبة الثقافة الدينية.
- عواد، محمد حسن (بی تا). *تناوب حروف الجر فی لغة القرآن*. عمان: دارالفرقان للنشر و التوزيع.
- فارسی، حسن بن احمد (۱۴۲۸ق). *الحجة فی علل القراءات*. بیروت: دارالکتب العلمیة. الطبعة العلمیة.
- فاکهي، عبدالله بن محمد احمد (بی تا). *كشف النقاب عن مخدرات ملححة الإعراب*. بیروت: مؤسسة التاريخ العربي.
- الفراء، أبو زكريا، يحيى بن زياد (۱۹۸۰). *معاني القرآن*. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- الفراهيدي، خليل بن احمد (بی تا). *المنظومة النحوية للخليل بن أحمد الفراهيدي*. قاهره: دارالعلوم.
- كعمي، ابراهيم على عاملي (۱۴۱۸ق). *البلد الأمين و الدرع الحصين*. بیروت: مؤسسة الأعلمی للطبوعات.
- المبرد، محمد بن يزيد (بی تا). *المقتضب*. به تحقیق حمد حسن. بیروت: دارالکتب العلمیة.

- مدنى، عليخان بن احمد (بى تا). *الحدائق النادية فى شرح الفوائد الصمدية*. به تحقيق ابوالفضل سجادى، قم: ذوى القربى.
- مفيد، محمد بن محمد (١٤١٣ ق). *الجمال و النصره لسيد العترة فى حرب البصرة*. به تحقيق على مير شريفى. قم: كنگره شيخ مفيد.
- المهدي، صلاح بن على، النجم الثاقب (بى تا). *شرح كافية ابن الحاجب*. به تحقيق حسن نبغه و محمد جمعه. صنعاء: مؤسسة الإمام زيد بن على الثقافيه.
- النحاس، أحمد بن محمد بن إسماعيل (١٤٢٩ ق/٢٠٠٨). *إعراب القرآن*. بيروت: دارالمعرفه.
- الهلالي، هادى عطية مطر (١٩٠١). *الحروف العاملة فى القرآن الكريم*. بين النحويين والبلاغيين. بيروت: المزرعة بناية الأمان.

References:

- *Holy Quran*
- Abdoljalil, A. (2000). *Preposition of Jarr in Arabic*. Cairo: Dar al-Saghafah al-Arabieh. [In Arabic].
- Akbari, A. (n.d.). *Issues in Expressions and Structures: a Study by Mohammad Osman*. Cairo: Maktab al-Saghafeh al-Dineh. [In Arabic].
- Al-Astarabadi al-Nahvi, R. (1966). *A Comprehensive Study*. Jamat al-Imam Mohammad Ibn Saoud al-Eslamieh.
- Alfara, A. (1980). *The Meanings of Quran*. Cairo: Alheyat al-Mesriah al-Ameh Lelketab.[In Arabic].
- Alfarahidi, Kh. (Undated.). *Grammatical Study : by Khalil Ibn Ahmad Farahidi*. Cairo: Dar al-Oloum.
- Alkhezri, M. (1989). *Reduction in Grammar: a Study by Mazan al-Mobarak*. Beirut: Dar al-Nafanos.
- Alhelali, H. (1901). *Determining Words in the Holy Quran: Grammarians and Rhetoricians*. Beirut: Al-Mazrah Benayol Aman.
- Almabrad, M. (n.d.). *Terse: a Study by Hamd Hassan*. Beirut: Dar al-Kotob al-

Elmieh.

- Almahdi, S. (n.d.). *A Comprehensive Study of Ibn al-Hejab: a Study by Hassan Nabgheh and Mohammad Jomeh*. Sana'a: Institute of Imam Zeyd Ibn Ali Saghafieh.
- Alnahas, A. (2008). *E'raab of Quran*. Beirut: Dar al-Marefah.
- Asghari, B. (2009). *The Preposition of Jarr in the Holy Quran: a Syntactic Approach*. Ph.D. Dissertation at Tarbiat Modares University, Department of Arabic Language and Literature.
- Avad, M. (n.d.). *The Frequency of Jarr Preposition in the Quran*. Oman: Dar al-Forghan Lenashr va al-Towzi.
- Babati, A. (Undated.). *Collocation in Arabic Grammar*. Beirut: Dar al-Kotob al-Elmieh. [In Arabic].
- Dakour, N. (n.d.). *Comparative Rules in Arabic Grammar*. Beirut: Bahsoun Institute. [In Arabic].
- Fakhi, A. (Undated). *Finding the Place of Correct E'raab*. Beirut: Institute for the History of Arabic.
- Farsi, H. (2007). *The Techniques of Reading*. Beirut: Dar al-Kotob. [In Arabic].
- Kafami, E. (1998). *Safe Country and Strong Fortress*. Beirut: Scientific Institute of Information.
- Ibabeneh, Y. (Undated.). *Terminological Changes in Grammar*. Arbod: Alam al-Kotob al-Hadis.
- Ibn al-Ghayem al-Jozyeh, M. (Undated). *The Sources of Advantages*. Beirut: Dar al-Ketab al- Arabi. [in Arabic].
- Ibn Anbari, A. (Undated). *The Mysteries of Arabic: a Study by Yousef Haboud Barakat*. Beirut: Dar al-Argham. [In Arabic].
- Ibn Asfour, A. (Undated.). *Close-up and the Like: a Study by Ali Mohammad Mauz*. Beirut: Dar al-Ketab al-Elmieh. [In Arabic].
- Ibn Hajib, A. (Undated.). *Sufficient (in Grammar) and Correct (in Spelling): a Study by Saleh Abdolazim*. Cairo: Maktabol Adab. [In Arabic].

- Ibn Hosham Ansari. (1991). *the Singer of the Arabic Books*. Beirut: al-Maktab al-Asrieh. [In Arabic].
- Ibn Hosham, A. (Undated). *Issues in the Time of Ibn Malek: a Study by Mohammad Mohay al-Din Abdolhamid*. Beirut: al-Maktab al-Asrieh. [In Arabic].
- Ibn Jeni, A. (Undated). *The Features: a Study by Abdolhamid Handavi*. Beirut: Dar al-Kotob al-Elmieh. [In Arabic].
- Ibn Manzour al-Ansari, A. (1994). *Arabic Language*. Beirut: Dar Sader. [In Arabic].
- Ibn Seraj, M. (Undated). *Basics of Grammar: a Study by Mohammad Osman*. Cairo: Maktab al-Soghafeh al-Dinieh. [In Arabic].
- Ibn Tavous, A. (1997). *The Possibility of Best Practice*. Qom: The center of Islamic Advertisement. [In Arabic].
- Madani, A. (Undated.). *Peer Gardens and the Description of Durability: a Study by Abolfazl Sajadi*. Qom: Zoy al-Gharbi.
- Mofid, M. (1993). *On the War of Basrah: a Study on Ali Mirshafie*. Qom: Sheykh Mofid Conference.
- Zajaji, A. (1989). *Reduction in Grammar: a Study by Mazan al-Mobarak*. Beirut: Dar al-Nafanos.